

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

مرحوم امام (ره) در اشکال به مرحوم آخوند (ره) فرمود: این که صحت عند الكل به معنای تمامیت باشد مواجه با اشکال است.

ایشان در محور اول فرمود: با مراجعه به عرف متوجه می‌شویم که عرف میان صحت و تمامیت قائل به تفاوت است؛ چون صحت و فساد در علم اصول اصطلاح خاصی در مقابل عرف ندارند؛ یعنی اینطور نیست که بگوئیم این دو اصطلاح نزد عرف معنایی غیر از معنای مقصود در علم اصول دارند.

عرف و لغت صحیح و فاسد را کیفیتی وجودی دانسته و آن‌ها را داخل در مرکبات نمی‌دانند. اما تام و ناقص را در مرکباتی که دارای اجزاء و شرایط هستند و همچنین برخی بسائط با توجیهی که ذکر شد نیز مطرح می‌کنند.

ادامه بیان کلام مرحوم امام خمینی(ره)

مرحوم امام (ره) در ادامه می‌فرماید: ظاهر عبارت مرحوم آخوند (ره) این است که همان تقابل موجود میان تام و ناقص میان صحت و فساد نیز موجود است؛ در حالی که ایشان می‌فرماید: تقابل این دو عنوان با یک‌دیگر متفاوت است.

توضیح مطلب این که تقابل میان تام و ناقص، تقابل عدم و ملکه است؛ چون ناقص چیزی است که شأنیت جزئی را که در حال حاضر فاقد آن جزء است را دارا می‌باشد. مثلاً در مورد دیوار که چشم ندارد تعبیر ملکه و عدم ملکه نمی‌شود چون دیوار شأنیت دیدن را ندارد.

اما تقابل میان صحت و فساد، تقابل تضاد است؛ یعنی این‌ها دو کیفیت وجودی هستند که یکی عنوان ملائم و دیگری عنوان منافر را دارد.

ایشان در محور سوم می‌فرماید: تام و ناقص دو امر اضافی و نسبی هستند اما صحت و فساد نسبی نیستند؛ به این بیان که در تام و ناقص می‌توان گفت مرکب نسبت به اجزاء تام، اما به نسبت شرایط ناقص است.

اما در مورد یک عمل امکان ندارد بگوئیم نسبت به یک چیز صحیح و نسبت به امر دیگر فاسد است؛ مثلاً نمی‌توان گفت عمل نسبت به اجزاء صحیح اما نسبت به شرایط فاسد است؛ چون اگر اجزاء بدون شرایط باشند، آن‌ها نیز فاسد خواهند بود.

پس به نظر مرحوم امام (ره) برخلاف مرحوم آخوند(ره)، تام و ناقص از یک طرف و صحت و فساد از طرف دیگر، در سه محور با یکدیگر اختلاف دارند: الف- معنا ب- تقابل ج- اضافی و نسبی بودن.^[1]

بررسی کلام مرحوم امام خمینی(ره)

آنچه در مورد کلام مرحوم امام (ره) به ذهن می‌رسد این است که نماز دارای اجزاء و شرایط می‌باشد اما اگر شخص جزئی از نماز را نیاورد نمی‌گویند نماز او ناقص است بلکه می‌گویند فاسد است؛ لذا به نظر می‌سد ایشان با این بیان نتوانستند مسئله صحت و فساد را در باب نماز روشن نمایند.

به بیان دیگر کلام ایشان درباره صحت و فساد در امور تکوینی صحیح است یعنی اطلاق صحیح یا فساد در امور تکوینی به این معنا است که امر وجودی عارض آن شده‌است.

اما در باب اعتباریات شرعی مانند نماز، روزه و حج، زمانی که مثلاً می‌گویند: حج این شخص فاسد یا صحیح است، نمی‌توان گفت چیزی بر آن عارض شده‌است. بلکه یکی از اجزاء از بین رفته و مسئله نقصان در کار است.

حتی می‌توان گفت چه ایرادی دارد که صحت و فساد در اصول معنایی غیر از معنای عرفی داشته باشند؟! یعنی در اصول چیزی صحیح است که تام الاجزاء و الشرائط باشد و در مقابل چیزی فاسد است که بعضی از اجزاء یا شرایط آن موجود نباشد؛ در نتیجه تام و صحیح به یک معنا هستند.

به بیان دیگر مرحوم امام (ره) این مطلب را مفروض گرفته‌اند که معنای صحت و فساد در علم اصول، همان معنایی است که در عرف و لغت دارد. از آنجا که لغت و عرف به اعتبارات موجود توجه ندارند، لذا صحت و فساد در امور تکوینی را مطرح نموده‌اند. اما به نظر می‌رسد هیچ اشکالی ندارد که در علم اصول صحت به معنای تام الاجزاء و الشرائط و فساد به معنای نقصان بعضی از اجزاء و شرایط باشد.

لذا تقابل صحت و فساد در امور تکوینی از قبیل تضاد است. اما در امور ترکیبی اعتباری تقابل، عدم و ملکه است؛ یعنی مکلف حج یا نمازی که شأن آن داشتن فلان جزء است را بدون آن جزء آورده که در نتیجه ناقص است.

همچنین اگر صحت و فساد در علم اصول به معنای تام و ناقص باشد، نسبی خواهند بود یعنی نماز نسبت به وجود تمام اجزاء تام است اما نسبت به شرایطی که ندارد ناقص و فاسد می‌باشد.

هر چند مرحوم والد ما (ره) شواهدی برای کلام مرحوم امام (ره) ذکر نموده‌اند، اما به نظر ما کلام مرحوم آخوند(ره) تام است و کلام ایشان قابل التزام نیست.

بحث سوم: حقیقت و لوازم صحت و تمامیت

در امر دوم که معنای صحت بود تا الان دو بحث مطرح شد: الف- مراد از صحت به حمل شایع یا صحت به حمل اولی است؟! ب- معنای صحت چیست؟

بحث دیگر این است که اگر صحت به معنای تمامیت باشد، مرحوم آخوند (ره) فرمود: مسقط قضا و اعاده بودن یا موافقت امر

یا ترتب اثر، از لوازم تمامیت هستند و در هر علمی به لحاظ لازم مهم، صحت معنا شده است؛ مثلاً در علم فقه برای فقیه مهم این است که در صورت فساد اعاده یا قضای عمل انجام لازم است و در صورت صحت عمل اعاده یا قضا لازم نیست. مرحوم نائینی (ره) در این بحث کلام مرحوم آخوند (ره) را پذیرفته اند.

کلام مرحوم محقق اصفهانی (ره)

مرحوم اصفهانی (ره) می فرماید: آنچه شما به عنوان لازم مطرح نموده اید در حقیقت از مقومات تمامیت است و تمامیت هیچ واقعیت و حقیقتی غیر از این ندارد.

در ادامه می فرماید: اگر چیزی از مقومات چیز دیگر شد و در حقیقت آن دخالت داشت، محال است که از لوازم آن قرار بگیرد.

به بیان دیگر نسبت لازم به ملزوم نسبت علت به معلول است، در حالی که ادعای مرحوم اصفهانی (ره) این است که این ها از مقومات هستند و دخالت در حقیقت آن دارند نه این که معلول باشند.

سپس با تعبیر «فقدبر» اشاره به این مطلب دارند که مدعای ما در لوازم وجود صحیح است؛ یعنی چیزی که از مقومات وجودی یک وجود است محال از لوازم آن باشد.

اما در لوازم ماهیت چنین نیست و امکان دارد چیزی از مقومات یک ماهیت مانند فصل باشد، اما در عین حال از لوازم آن نیز قرار بگیرد؛ برای این که تعین و وجود جنس به فصل است یعنی همان گونه که فصل مقوم ماهیت است از لوازم آن نیز به شمار می آید.^[2]

در حقیقت صحت و تمامیت تا اینجا دو مبنا مطرح شد. باید دید صورت نزاع طبق این دو مبنا چگونه است یعنی آیا تمامیت واقعیتهای مستقل از این آثار دارد یا خیر؟! لازمه فرمایش مرحوم آخوند (ره) این است که تمامیت یک امر و واقعیت مستقل است و این ها آثار تمامیت به حساب می آیند. در مقابل لازمه فرمایش مرحوم اصفهانی (ره) این است که تمامیت هیچ واقعیتهای غیر از این آثار ندارد.

کلام مرحوم محقق خوئی (ره)

مرحوم خوئی (ره) به تبع استادشان مرحوم نائینی (ره) نظریه مرحوم آخوند (ره) را پذیرفته و با نظریه مرحوم اصفهانی (ره) مخالفت نموده اند. ایشان می فرماید: در کلام مرحوم اصفهانی (ره) یکی از این دو خلط رخ داده است:

خلط اول: تمامیت بر دو نوع است: الف- تمامیت فی نفسه من حیث الاجزاء و الشرائط: مرکبی داریم که دارای چندین جزء و شرط است و اگر تمامی آن ها موجود باشند این مرکب تام است.

در این نوع، تمامیت آثار دخالتی در تمامیت ندارند و مقوم آن نفس الاجزاء و الشرائط می باشد، لذا کلام مرحوم اصفهانی (ره) در این فرض صحیح نیست.

ب- تمامیت از حیث امتثال و اجزاء: در نوع تمامیت از آن جا که هیچ حقیقتی غیر از آثار وجود ندارد لذا کلام مرحوم اصفهانی (ره) تام است.

خلط دوم: یک واقع تمامیت و یک عنوان تمامیت وجود دارد. عنوان تمامیت از این عمل به لحاظ آثار آن انتزاع می‌شود؛ مثلاً اگر شخصی نماز خواند و گفتیم این نماز اعاده و قضا ندارد، عنوان تمامیت از آن انتزاع می‌شود که اثر مقوم آن می‌باشد. اما واقع تمامیت چنین نیست و آثار در حقیقت آن دخالتی ندارند.

سپس می‌فرماید: هر چند عنوان تمامیت انتزاعی است و از شیء به عنوان اثر آن انتزاع می‌شود لذا آثار در حقیقت آن دخالت دارند، اما این عنوان از محل بحث خارج است؛ برای این‌که در وضع شدن الفاظ برای صحیح یا تام مراد تام انتزاعی نیست یعنی کسی نمی‌گوید لفظ صلاة برای این عنوان انتزاعی وضع شده است. بلکه لفظ صلاة برای واقع و معنوی تمام وضع شده که عبارت از اجزاء و شرایط است.^[3]

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1].** «بررسی کلام مرحوم آخوند: ما باید چند جهت را مورد ملاحظه قرار دهیم: اولاً: تقابل بین نقصان و تمامیت، چیست؟ بدون اشکال، تقابل بین این دو، تقابل عدم و ملکه است. ناقص به چیزی می‌گویند که شأن آن تمامیت است ولی بالفعل، تام نیست. اگر انسانی دارای يك پا باشد می‌گوییم: «هذا الإنسان ناقص» زیرا شأن او این است که او دارای دو پا باشد ولی چون دارای دو پا نیست او را ناقص می‌دانیم. همین تعبیر، در فقه آمده است، مثلاً در نماز جماعت - یا لا اقل نماز جمعه - چنانچه مأمومین، تامّ الخلقة و تامّ الأعضاء باشند، امام نباید ناقص باشد. «2» پس تقابل بین ناقص و تام، تقابل عدم و ملکه است. ما هیچ‌گاه به يك دیوار نمی‌گوییم: «این دیوار، ناقص است چون پا ندارد». این تعبیر، غلط است زیرا دیوار، شأنیت این را که دارای پا باشد ندارد. تقابل بین نقص و کمال نیز تقابل عدم و ملکه است. در تقابل عدم و ملکه، یکی وجودی و دیگری عدمی است ولی عدم خاص که شأنیت وجود را دارد. امّا کامل و تام، بدون اشکال، مترادفند.» اصول فقه شیعه، ج 2، ص: 27 به بعد.
- [2].** «لا إشكال في ذلك، إلا أن حيثية إسقاط القضاء و موافقة الشريعة و غيرهما، ليست من لوازم التمامية بالدقة، بل من حيثيات التي يتم بها حقيقة التمامية؛ حيث لا واقع للتمامية إلا التمامية من حيث إسقاط القضاء أو من حيث موافقة الأمر، أو من حيث ترتب الأثر، إلى غير ذلك، و اللازم ليس من متممات معنى ملزومه، فتدبر.» نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج 1، ص: 95.
- [3].** «والظاهر أنه وقع الخلط في كلامه (قدس سره) بين تمامية الشيء في نفسه، أعني بها تماميته من حيث الأجزاء والشرائط، وتماميته بلحاظ مرحلة الامتثال والإجزاء، فإنه لا واقع لهذه التمامية مع قطع النظر عن هذه الآثار واللوازم. أو وقع الخلط بين واقع التمامية وعنوانها، فان عنوان التمامية عنوان انتزاعي منتزع عن الشيء باعتبار أثره، فحيثية ترتب الآثار من متممات حقيقة ذلك العنوان. ولا واقع له إلا الواقعية من حيث ترتب الآثار، ولكنه خارج عن محل الكلام، فان كلمة الصلاة مثلاً، لم توضع بازاء ذلك العنوان ضرورة، بل وضعت بازاء واقعه ومعنونه وهو الأجزاء والشرائط، ومن الظاهر أن حيثية ترتب الآثار ليست من متممات حقيقة تمامية هذه الأجزاء والشرائط، وعلى أي حال فلا وقع لما ذكره (قدس سره) أصلاً.» محاضرات في أصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السيد الخوئي)، ج 1، ص: 154.